

بخش دوم

## جوانان؛ نسل سرگردان میان دو فرهنگ



غنی هما (تورتو)  
ghanihoma@hotmail.com

علت این که اغلب ما بزرگسالان آداب، رسوم ملی و حتی مذهبی خود را انجام می دهیم و چندان به دنبال دلیل هم نمی گردیم، دو چیز است: نسل های گذشته معمولاً زندگی "تقلیدی" داشته و هنوز هم کم و بیش دارند؛ بدین معنی که هر چه بزرگان انجام داده اند، بی چون و چرا "تقلید" کرده و پذیرفته اند.

بدون آن که خود را با دلایل و علل انجام آن اعمال آگاه ساخته باشند. برای این نسل ها، هر حرف و عمل بزرگان، به عنوان آیه ی منزل بوده است. یکی از علل این طرز زندگی، عدم دسترسی نسل های گذشته، به منابع اطلاع رسانی و دانش بشری بوده است، تعدادی بسیار محدود از افراد جامعه با کتاب و دیگر منابع علمی زمان شان دسترسی داشته اند و برای اغلب افراد بی سواد و یا کم سواد جامعه، بزرگان تنها منبع اطلاع رسانی بوده اند.

### نقش ویرانگر

### رسانه های جمعی غرب (Media)

رسانه های گروهی غربی نقش بسیار تحریک کننده بی را در منافی جلوه دادن فرهنگ و زندگی اجتماعی افغان ها در افکار جهانیان، ایفا می کنند و هم در ذهن کودکان و جوانان ما که به هر دلیلی خاطره ای از افغانستان ندارند و یا در کشور های خارج زاده شده اند، اثراتی بسیار نامطلوب را از افغان ها

فرزندان در طول سالهای اولیه ی حیات، هر چه از پدر و مادر مشاهده کنند، به عنوان روش و شیوه ی زندگی افغانها، بی چون و چرا می پذیرند و تلاش می ورزند تا آن رفتار و روش ها را تقلید نمایند.

ولی همین که به مرحله ای از رشد فکری و فیزیکی برسند که قادر باشند مسائل را تجزیه و تحلیل نمایند؛ برای هر عملی دلیل و برهان می طلبند. اینجاست که مسئولیت پدران و مادران آغاز می گردد.

قناعت شان حاصل گردد. ولی متأسفانه دیده شده است که ما پدران و مادران اغلب، پاسخ های تجربی، عینی و قانع کننده ای را در ارتباط با مسائل فرهنگی و آداب و سنن ملی خود برای فرزندان نداریم. هنگامی که پسر یا دختری از مادر یا پدرش می پرسد که چرا این سنت ها و آداب را به جا می آوریم؟ مادر یا پدر در جواب می گوید: "پچیم ای رسم ماست".

و هنگامی که فرزند می پرسد چرا؟ مادر یا پدر نمی تواند دلیلی قانع کننده را ارائه دهد؛ و اینجاست که این نسل گیج و گم می گردد. به قول خودشان (Confuse) می گردند.

حال بیابید با هم نظری بیفکنیم به اینکه فرزندان ما در این سرزمین بیگانه، چگونه فرهنگ خود را می آموزند، چه منابعی را در اختیار دارند تا دانش و اطلاعات خود را نسبت به این فرهنگ افزایش دهند و در مجموع چه تصویری از فرهنگ ملی خود شان را در ذهن می پروراند.

### نقش خانواده

### در انتقال فرهنگ:

اولین منبع یادگیری فرهنگ، محیط خانه است. پدران و مادران با رفتار و شیوه ی زندگی شان، مقداری از این فرهنگ را عملاً به فرزندان شان می آموزند. فرزندان در طول سالهای اولیه ی حیات، هر چه از پدر و مادر مشاهده کنند، به عنوان روش و شیوه ی زندگی افغانها، بی چون و چرا می پذیرند و تلاش می ورزند تا آن رفتار و روش ها را تقلید نمایند. ولی همین که به مرحله ای از رشد فکری و فیزیکی برسند که قادر باشند مسائل را تجزیه و تحلیل نمایند؛ برای هر عملی دلیل و برهان می طلبند. اینجاست که مسئولیت پدران و مادران آغاز می گردد. اکثراً دیده شده که در سنین نوجوانی، فرزندان اعمال و رفتار بزرگسالان را زیر سوال می برند و با اذهان جستجو گر شان در تلاشند که دلایل معقول و منطقی هر عملی را بدانند تا

بازی و تفریحات سالم که دوران خوش و شیرین کودکی شان را در میان خرابه های جنگ، گم کرده اند. نبود انجمن حمایت از حیوانات هنگامی که سنگ ها به سوی سگ ها به پرواز در می آیند.

تماشای مناظری از افغانستان، کشوری با کوه های بلند، مردمانی مغرور، مؤمن و مخلص، اما مصیبت دیده، رنج کشیده، مورد استفاده ی این و آن قرار گرفته است. کشوری مشهور اما به دلیل جنگ، به دلیل کشت خشکاش و صادرات مواد مخدر ...و...و...

آنچه را تماشای این صحنه ی فلاکت بار و حقارت آمیز در دل و دماغ فرزندان ما جاری می سازد، احساس 'ترس' و 'ترحم' است نسبت به سرزمینی بنام افغانستان که از همه ی مواهب مادی محروم نشان داده می شود. تماشای مکرر این تصویر های منفی و غم انگیز، کودکان و جوانان ما را نسبت به وطن اصلی و فرهنگ شان دلزده و دلسرد می سازد. به همین دلیل است که باید دست اندرکاران فکری و فرهنگی جامعه، چاره ای بیندیشند تا این عقده ی حقارت فرهنگی و ملی را از روح و روان فرزندان ما بزایند. (ادامه در شماره ی بعدی)

### تماشای مکرر تصویر های منفی

و غم انگیز از افغانستان،

کودکان و جوانان ما را نسبت به وطن

اصلی و فرهنگ شان

دلزده و دلسرد می سازد.

به همین دلیل است که باید دست

اندرکاران فکری و فرهنگی جامعه،

چاره ای بیندیشند تا این عقده ی

حقارت فرهنگی و ملی را از روح و روان

فرزندان ما بزایند.

های خارجی با جنگ های پراکنده و آینده ای مبهم. گزارش های مستند از انفجارمین ها و کشته شدن ده ها و صد ها افغان و حتی سربازان خارجی، جسد پراکنده ی آدم ها در دشت ها، لاشه ی موتر ها و تانک های سوخته و منفجرشده، نمای قبرستان ها و بیرق های سبز فراوان بر گور شهیدان، مادران پیر داغ دیده ی گریان بر روی مزار عزیزان خفته در گور. نمایش فلم 'قندهار'، انبوه مردان بی پای و یا با پاهای چوبی در دل یک دشت خشک و تفتیده، خیل موجودات سرتا پا پوشیده و متحرک به نام 'زن افغان' با چادرهای رنگی که هیچ هماهنگی تصویری با طبیعت خشک و خشن آن دشت ندارد، تحقیر زنان به جرم 'جنسیت' و انبوه زنان زندانی چادرها و حصارهای تعصب و تحجر در هزاره ی سوم میلادی.

فرزندان افغان که در کشور های خارج، غرق در رفاه و آسایش مادی هستند و درخانه های گرم و راحت و مکاتب مجهز با تمام وسایل رفاهی و آسایشی با معلمین مهربان و مؤدب، مشغول تحصیل هستند؛ به مشکل باورشان می شود که خواهران و برادران هم سن و سال شان در سرزمین مادری، این قدر از فقر و محرومیت در رنج باشند. آنچه آن ها از زندگی هم سن و سالان شان در صفحه ی تلویزیون ها می بینند، تصویری است از مکتب های خاکی در دشت ها و یا قریه ها، با شاگردانی اغلب پا برهنه، چهره های غم ناک، پوست هایی ترک خورده، و شاید هفته ها حمام ندیده، لباس های خاکی و مندرس، دخترانی با چشم های معصوم و موهای ژولیده و ناشسته و مقایسه آن ها با شاگردان چاق و چله و قبراق کانادایی و مکاتب عصری و گرم و راحت این کشورها.

تماشای حیوانات مفلوک، لاغر و دربه در که چه بسا نیروی راه رفتن هم ندارند، سگ هایی که در کوچه ها و برزن ها، حیران و سرگردان به دنبال چیزی برای خوردن می گردند و آزار و اذیت شان توسط کودکانی که با سنگ پرانی به سوی آنها، مقداری از دق دل شان را خالی می کنند. کودکانی محروم از هرنوع وسایل

و افغانستان به جا می گذارند.

آنچه از افغانستان از طریق اخبار، گزارش های مستند و یا فلم ها نشان داده می شود، تصویرهایی است از جنگ، ترور، شهرهای نیمه ویران، سرزمین های سوخته و بی حاصل و مردمی که گویی از ازل زندگی شان با جنگ گره خورده است. هر کانال تلویزیونی که از افغانستان خبر یا گزارشی پخش می نماید، صحنه هایی را نشان می دهد از شهر ها و قریه های جنگ زده با مردانی که تنگ یا آرپی جی بر دوش دارند و یا بر تانک سوارند؛ با چهره های خاکی و خسته. روستاهایی با خانه های گلی محقر و کودکانی اغلب پا برهنه و به ظاهر بدبخت، مردمی گرسنه و بیچاره، زمین های خشک و دلمرده که حتی سبزی چند گیاهی هم از سینه ی سوخته اش، دریغ شده است.

شهرهای شلوغ، با ترافیکی بی نظم، جاده های خاکی و خراب، کوچه های کثیف با جوی های متعفن، ساختمان های زخمی از ضربه راکت ها و آرپی جی ها، حضور توپ و تانک حتی در داخل شهر ها، شهرهایی با حضور سربازان خارجی قد بلند و سالم و سرحال که در حقیقت دهن کجی ای است به چهره های زرد و زار افغان ها که فقر و کم غذایی شان را بزرگتر و وقیح تر نشان می دهد. کشوری وابسته ساخته شده به کمک

### آنچه از افغانستان،

از طریق اخبار، گزارش های مستند

و یا فلم ها نشان داده می شود،

تصویرهایی است از جنگ، ترور،

شهرهای نیمه ویران، سرزمین های

سوخته و بی حاصل

و مردمی که گویی از ازل

زندگی شان با جنگ

گره خورده است.